

تأویل در قصه یوسف با تاکید بر تفسیر السّین الجامع

دکتر محسن قاسم پور
استادیار دانشگاه کاشان

چکیده :

در زبان عارفان مرموزاتی از قبیل زلف، رخ، می و معشوق فراوان به کار رفته است. قصد آنان از به کارگیری چنین رمزهایی، تشبیه معقول به محسوس و نیل به حقیقت از طریق پل مجاز است. آن‌ها بر این باورند که در قصه یوسف نیز، تطبیق معانی قصه با مراتب سلوک یا تطبیق عالم صغیر و کبیر که از کلام الهی استخراج می‌شود، در حکم تفسیر به رأی نیست. زیرا در معانی واژه‌ها دخل و تصرفی صورت نگرفته بلکه ذهن از این واژه به آن معانی متعالی انتقال یافته است. هدف از این مقاله، بعد از معرفی تفسیر و مفسر، بررسی و معرفی برخی تأویل‌ها و نمادهای عرفانی این قصه، به ویژه در تفسیر السّین الجامع اثر زید طوسی است. لطایف این تفسیر، در حکم تفسیرهای عرفانی است و اشارات آن نیز غالباً به مراتب سیر و سلوک عرفانی معطوف بوده و گاهی نیز در حکم مفهومی متداخل به حساب می‌آیند.

کلید واژه‌ها:

تأویل، تفسیر السّین الجامع، قصه یوسف، نمادهای عرفانی.



□ درآمد:

از دیرباز داستان حضرت یوسف (احسن القصص) مورد توجه مفسران و نویسندگان مختلف قرار گرفته است. سوره یوسف، دوازدهمین سوره قرآن و شامل ۱۱۱ آیه است. سراسر این سوره، یک داستان را بازگو می کند که طولانی ترین داستان قرآنی است که همه حلقات آن در همین سوره آمده است.

داستان یوسف، ماجرای پیامبر و پیامبرزاده ای که به عنایت و ارشاد حق و دل قوی داشتن بدو از مخلصین، صدیقین و محسنین شده است. (یوسف: ۲۴، ۳۶، ۴۶) او دارای حکم و علم بود (یوسف: ۲۲) و از رهگذر تأویل، خوابگزاری می دانست. (یوسف: ۲۰) یوسف صدیق طهارت را بنا به اراده پروردگار به دست آورد و با عنایت رحمت الهی بر نفس خویش فائق آمد. یعقوب پدر، در فراق او چندان در بیت الاحزان می گرید که نابینا می شود و البته با بوی پیراهن یوسف دوباره بینا می گردد. او «چندان در داستان یوسف مبالغه می کند که غیرت الهیت می جنبد» (السین الجامع، ص ۵۸۵) در این داستان که به گفته قرآن همچون دیگر داستان های قرآنی مایه عبرت خردمندان است، می خوانیم یوسف پس از رنج و محنت های فراوان، از محسود واقع شدن برادران و به چاه افکنده

شدن گرفته تا ذلّ بندگی کشیدن و به بلاء زندان مبتلا شدن و به وحشت غربت افتادن، سرانجام به رهایی و پادشاهی می‌رسد، اما او قبل از هر چیز از بند خودیت رهایی یافته است. یوسف محک این آزمایش است که بلا به قدر ایمان روی می‌نماید، و هر که را ایمان قوی تر بلاء وی بیشتر. (کشف الاسرار، ج ۵، ص ۱۱۷) در یک نگاه کلی می‌توان این عناصر انسانی را در سوره یوسف جستجو کرد و عنصر محبت نسبت به فرزندان، عنصر غیرت و حسد در میان برادرانی که از یک مادر نبودند، عنصر مکر و نیرنگ که به صور مختلفی در این داستان جلب نظر می‌کند، مانند مکر برادران یوسف نسبت به او و مکر همسر عزیز نسبت به یوسف و شوهر خود و مکر او نسبت به زنان دیگر، عنصر شهوت که به عشق منتهی می‌شود و عنصر عفو و گذشت. مضامین برجسته این سوره نظیر حسن یوسف، حزن یعقوب، پیراهن یوسف، حسد برادران، به چاه افکندن یوسف و... در شعر فارسی نیز انعکاس یافته است. مانند این شعر خاقانی :

حسن یوسف را حسد بردند مثنی ناسپاس قول احمد را خطا گفتند جوقی ناسزا
عارفان نیز این داستان را مورد توجه قرار داده‌اند، از نظر آنان، این داستان، داستان عشق و پاکی و طهارت و داستان فراق و وصال و امتحان و بلا است. (همان، ص ۱۱) از نظر روزبهان بقلی، احسن القصص قصه عشق است. (عبهرالعاشقین، ص ۹) میدی نیز بر آن است که بزرگوارتر از این قصه وجود ندارد. (کشف الاسرار، ج ۵، ص ۱۵۲) احمدبن محمدبن زید طوسی نیز بر این عقیده است که «قصه یوسف نیاز عشق و ناز معشوق است و اندوه و شادی در این قصه بسیار است و دردناک‌ترین قصه هاست». (الستین الجامع، ص ۳۸-۳۹)

باری، این قصه دل‌انگیز فقط در حوزه فرهنگ اسلام یا ایران مطرح نیست؛ بلکه در ادیان دیگر و یا در غرب نیز از قرون وسطی به بعد، الهام بخش شاعران، نقاشان، اسطوره‌شناسان و حتی آهنگ‌سازان بوده است. (درد عشق زلیخا، ص ۸) «مور» شاعر اسپانیایی قرن چهاردهم میلادی، «فریدریش هندل» در اثر موسیقی خود به نام یوسف و برادرانش، یا در پانتومیم افسانه یوسف از «اوپوس ۶۳ ساخته «ریچارد اشتراوس» (۱۸۶۴ - ۱۹۹۴ م) و رمان معروف «توماس مان» که اساس دوره چهار اپرا اوتاریوی آهنگ ساز

سوئدی به نام «روزنبرگ» قرار گرفته، نمونه‌هایی از تأثیر داستان یوسف دیده می‌شود. (همان جا)

افزون بر تفسیر سوره یوسف، در تفاسیر کامل قرآن، رساله‌ها و کتاب‌های مستقل و به صورت تک‌نگاری در تبیین و تفسیر سوره یوسف پدید آمده است. (ر.ک: الذریعه، ج ۴، ص ۳۴۴ - ۳۴۵)

تفسیر این سوره، گاهی نیز در قالب مجموعه‌های منظوم با عنوان «یوسف و زلیخا»، نظیر یوسف و زلیخای فردوسی یا یوسف و زلیخای نظامی گنجوی و یا یوسف و زلیخای جامی آمده است.

برخی از این آثار، تحت عنوان «احسن القصص» عنوان یافته است. مانند/ حسن القصص ابن کمال پاشا به زبان ترکی،/ حسن القصص سیدحسین عارف رومی به ترکی،/ حسن القصص از شیخ محمد حسین هروی خراسانی و/ حسن القصص میرزا ابوالقاسم خویی و...

در این میان، تفاسیر عرفانی که از سوره یوسف وجود دارد چشم‌گیرتر می‌نماید، مانند «بحر الحقایق و کنزالدقایق» از احمد غزالی یا «اسرار المعارف و بحر الحقایق» از صفی‌علیشاه حسین ابن محمد باقر اصفهانی، حدایق الحقایق از معین‌الدین فراهی هروی مشهور به ملا مسکین، «مونس العشاق» از شیخ شهاب‌الدین سهروردی، منظومه اسرار العشق اثر اسدالله ایزدگشسب. تفسیر «السنین الجامع» از محمدبن احمدبن طوسی نیز از جمله تفاسیر عرفانی سوره یوسف است. که این مقاله با تأکید بر آن، جنبه‌های عرفانی و تأویلی سوره یوسف را مورد بررسی قرار می‌دهد.

□ معرفی اجمالی شخصیت مفسر و تفسیر او

السنین الجامع تفسیر عرفانی سوره یوسف به قلم ابوبکر احمد بن محمد بن زید طوسی است. از شرح حال مفسر از دیرباز تا همین اواخر اطلاع دقیقی در دست نبود، اما برخی پژوهش‌های اخیر توانسته‌اند فرازهایی از سوانح حیات او را آشکار سازد. بر این اساس، مؤلف از عالمان اواسط قرن پنجم هجری است و این تفسیر بین سال‌های ۴۶۰ تا

۴۷۰ در عصر تألیف کشف‌المحجوب هجویری روزگار قدرت گرفتن اشاعره و افول علوم عقلی به نگارش آمده است. (جشن نامه استاد ذبیح الله صفاء، مقاله سفینه ای از شعر فارسی، ص ۳۴۳) رافعی بر آن بود که احمد بن زید طوسی در سال ۴۵۹ در قزوین از شافعی بن داود استماع حدیث کرده و بعد به آذربایجان رفته است. (التدوین، ج ۲، ص ۱۴۶)

چنان که از نام مفسر پیداست او از مردم طوس خراسان بوده است و خود در مقدمه کتاب گفته است «از دیار خوراسان نهضت کردیم و به بلاد کوهستان (نام قدیم ولایتی در خراسان جنوبی شامل قائن گناباد طبس) و عراق (همان جبال و منطقه وسیعی از مرکز و مغرب ایران) رحلت کردیم». (الستین الجامع، ص ۱-۲) آن چنان که زید طوسی اوضاع اجتماعی و فرهنگی زمان خویش را ترسیم کرده معلوم می شود که محافل علوم نظری چندان رونقی نداشته و برعکس، اخلاق و عرفان و موعظه رواج داشته است. (الستین الجامع، همان جا) از همین روست که گفته... «پس از قزوین به جانب آذربایجان رسیدیم قومی از متعلمان در تحصیل این فن رغبت های وافر دیدیم سوالات ایشان را اجابت کردیم». (همان جا)

درباره مذهب مفسر، برخی محققان بنا به قرائنی احتمال داده اند وی از «کرامیان» خراسان بوده است. این قرائن عبارت است از یکم «آنکه در تفسیر نه از شافعی سخنی در میان است و نه از ابوحنیفه، با اینکه از امام صادق (ع) سخنان بسیار نقل می کند و این با عرف تألیفات رایج در این عصر قدری تفاوت دارد». رشد قدرت شافعیان و اشاعره حتی باعث شده که زادگاهش را که مرکز سلطه فقه شافعی و کلام اشعری است ترک کند. دوم استفاده از اشعار ابوذر بوزجانی شاعر کرامی و زاهد اواسط قرن چهارم و ذکر کلامی «علی بن آدم» از مشایخ کرامیه نشان می دهد او شاید کرامی بوده است. (جشن نامه ذبیح الله صفاء، مقاله سفینه ای از شعر فارسی، ص ۳۴۴). با توجه به اینکه جهان بینی کرامیان یک جهان بینی کامل عرفانی بوده است، لذا گرایش زید طوسی به مباحث و تفسیر

عرفانی مستبعد نمی نماید. (ر.ک: همان، پاورقی شماره ۲۲ مقاله)

باری مؤلف در پی تقاضایی که از او در آذربایجان شده است، تفسیر سوره یوسف را اولویت کار خود قرار داده و بر شنوندگان و علاقه مندان املاء کرده است. در این باره، در مقدمه تفسیر چنین گفته است: «در اساس و قاعده سخن با خود بسی فکرت کردیم. بهتر از قصه یوسف نبود کی (که) اساس سازیم و ابتدا از آن آغازیم. ملک تعالی آن را احسن القصص گفته است و از رسول روایت آمده کی «تعلموا قصه یوسف و علموها اولادکم فان لکم و لهم فیها عبراً» پس چون این قصه خوش ترین قصه ها بود و از قصص گزیده بار خدا بود و درو گویندگان را فکرت ها بود و شنوندگان را عبرت ها بود، سخن بر ابتداء سورت یوسف بنا کردیم و شصت مجلس موشح به لطایف و ظرایف درو و بر کسانی کی اختلاف داشتند املا کردیم تا مبتدیان را عدتی باشد و منتهبان را تذکرتی» (السنین الجامع، ص ۲) از آنجا که گرداگرد این سوره با افسانه های بی پایه و اساس درهم آمیخته است، مؤلف متذکر شده که می خواهد آن را از «اکاذیب حکایات و اباطیل و ترهات» مصون دارد (همان جا) اما این گفته نمی تواند چندان درست باشد، زیرا در ادامه مقاله به مواردی اشاره خواهد شد که نشان می دهد منبع مهم بسیاری از حکایات کتاب او، اسرائیلیات است.

«السنین الجامع للطائف البساتین» نامی است که خود مؤلف بر کتاب خویش نهاده است. احتمالاً می توان گفت در قرن نهم، ملا حسین کاشفی، صاحب جواهر التفسیر و تفسیر عرفانی مواهب علیّه نیز تحت تأثیر همین زید طوسی، تفسیر سوره یوسف خود را با عنوان «جامع السنین» فراهم آورد و مستمعین او تحت اشراف او سخنرانی هایش را حول محور سوره یوسف، مکتوب کرده اند. چنان که پیداست، این کتاب، در شصت فصل و به زبان فارسی تنظیم شده است. شیوه ورود او در هر فصل به این ترتیب است که آیه ای از سوره یوسف می آورد، آنگاه از قول «شیخ الامام» متشابهات آن را بیان می کند و پس از آن، به شرح و تفسیر آیه می پردازد. محور بودن قصه و حکایات در تفسیر چندان

آشکار است که گویی مباحث تفسیری این سوره در حاشیه قرار گرفته است. لطایف، اشارات، نظایر، نکته، اشعار و ابیات، پس از قصه، عناوین و مضامین اصلی و عارفانه این تفسیر را تشکیل می‌دهد. به گفته مصحح تفسیر، نثر این کتاب ساده، روان و شیواست و واژه‌های غیرکاربردی در آن یا نیست یا اندک است. همچنین نوع پرداخت و روش تنظیم آن با کتاب کشف الاسرار میبیدی همانندی دارد. این تفسیر نیز به نوبه خود در تفسیر حدائق الحقایق ملا مسکین تأثیر نهاده است.

ویژگی‌های شعری این تفسیر را استاد شفیع کدکنی در مقاله‌ای مورد بررسی و پژوهش قرار داده و طی آن نتیجه گرفته‌اند که آثار سادگی دوران اولیه شعر فارسی به گونه‌ای آشکار در آن به چشم می‌خورد. ایشان معتقدند بخشی از آن حالت زهد و نصیحت به معنی عام دارد و تحقیق بر روی اشعار این تفسیر، برای بررسی دوره‌های آغازین شعر تصوف لازم است. در مجموع، این محقق ارجمند، کتاب را ترکیبی از زهد و عشق می‌داند و تأکید می‌کند که برخی غزل‌های آن نیز با همه سادگی تعبیرات و زبان، در اوج ارزش عرفانی است. (جشن نامه استاد ذبیح الله صفا، سفینه‌ای از شعرهای عرفانی، ص ۳۴۷)

□ ویژگی‌های الستین الجامع

تفسیر عرفانی و اشاری قرآن قدمتی کهن دارد. پیش از قشیری، سهل تستری و ابو عبدالرحمن سلمی گام‌های اولیه بلندی را در تدوین این نوع تفسیر برداشته بودند و از آن پس، این کوشش فراز و فرودهایی داشته است. اما به هر حال، جریان تأویل و تفسیر عرفانی در میان عارفان ما، چه در نوع نظری، و چه در نوع سلوکی و عرفان عملی، بروز و ظهور داشته است. تفسیر الستین الجامع ابوبکر احمد بن محمد بن زید طوسی در ادامه همین جریان فکری و عملی عرفان، قابل تحلیل و بررسی است.

□ نگاه مفسر به قرآن

مفسر ما قبل از شروع به تفسیر سوره از فضائل قرآن سخن می‌گوید. قرآن را به آب یا بهشت مانند می‌کند. همان‌طور که در بهشت هزاران گونه نعمت وجود دارد قرآن نیز

واجد هزار پند و حکمت است. و یا اینکه آب خصوصیاتى چون طهارت، لطافت و نظافت دارد و قرآن نیز، علاوه بر آنکه انسان را واجد چنین خصوصياتى مى کند، فصاحت و جزالت و طراوات را با خود به همراه دارد.

او معتقد است که در عالم نعمت های بسیاری است و نیکوترین آن آب است، بدین سان در قرآن قصه های بسیاری است و نیکوترین آن قصه یوسف است. و البته همین جنبه است که او را به تفسیر آن ترغیب کرده است. حکایت های مفسر در موضوع فضائل، تأثیر و قرائت قرآن نیز قابل ذکر است. روایاتی در فضیلت حفظ قرآن و قرائت سوره هایی چون دخان، یس، رحمان، فاتحه الكتاب، واقعه و توحید آورده است. روایات دیگری که بر اساس آن، درجه آدمیان بر اساس توجه و اهتمام آنان به قرآن است، یا کیفر کسانی که قرآن را حفظ کرده و سپس فراموش می کنند و... مورد تأکید مفسر است. (السنین الجامع، ص ۲۲) یک نمونه از حکایت های مفسر که تاثیر آیات قرآن را خاطر نشان می کند، از این قرار است:

اصمعی در بیابان به دست دزدی گرفتار آمد. برای رهایی خویش آیه " و فی السماء رزقکم و ما توعدون " (ذاریات: ۲۴) خطاب به دزد خواند. دزد پس از تأملی سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا روزی مرا در آسمان بداشتی مرا در طلب آن متحیر بگذاشتی. اصمعی می گوید پس از آن، خداوند روزی وی را فراهم کرد و دیگر بار، پس از دو سال او را در طواف کعبه دیدم. با اصرار او مجدداً آیه را خواندم و برایش تکرار کردم تا او در نهایت جان به جان آفرین تسلیم کرد. در عالم رؤیا او را در هیئتی نیکو دیدم که سبب آن را برایم این چنین گفت: به این درجه به صدق، به گوش هوش شنیدم. (همان، با تلخیص، ص ۱۵)

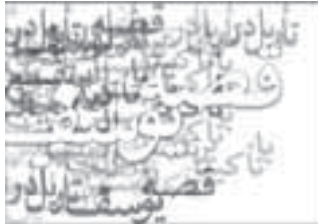
□ جنبه های تفسیری

گرچه وجه غالب این تفسیر، عرفانی و اشاری است، اما در عین حال، توجه به جنبه هایی که در تفسیر آیات لازم است، از نظر مفسر دور نمانده است. استفاده از روایات، گفته های مفسران، شأن نزول، شرح لغوی، مباحثی که در علوم قرآنی مطرح است، همچون تقدیم و تاخیر و... همه از مواردی است که در تفسیر السنین الجامع به چشم می خورد. برای مثال، در تفسیر آیه " یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی

تستانسوا و تسلما " گفته است: «در این آیات تقدیم و تأخیری است. معنی اش آن است کی: در مشوید در خانه های یکدیگر تا نخست سلام نکنید و دستوری نخواهید» (الستین الجامع، ص ۵۰۲) غالباً مفسر وقتی به این جنبه ها می پردازد عبارت اهل تفسیر را به کار می برد. نمونه را در آیه " و دخل المدینه علی حین غفله من اهلها " (قصص : ۱۴)، مفسر گفته است: «اهل تفسیر را اختلاف است کی (که) این غفلت کدام بود. بیشتر مفسران بر آن اند که وقت قیلوله بود. حسن بصری گوید روز عید بود کی خلق به صحرا بودند کلبی گوید: میان شام و خفتن بود.» (همان، ص ۵۱۸) یا در تفسیر آیه " الم یجدک یتیماً فاوی " گفته است: اهل تفسیر را اختلاف است این " مأوی " کدام است گروهی گفتند کنار عمش بود ابوطالب، گروهی گفتند این " مأوی " کنار حلیمه بود و دوش عبدالمطلب (همان، ص ۵۳۷)

ذکرشأن نزول (همان، ص ۳۲۱) و مواردی دیگر از این دست بیانگر توجه مفسر به جنبه های غیر تأویلی و عرفانی در این تفسیر است. به بیان دیگر، مفسر جانب ظاهر آیات را فرو نگذاشته و در حد خود با روایاتی به قول خود از ثقات، تفسیر خود را همراه ساخته است. نگاهی گذرا به استفاده مفسر از روایات و سخنان صوفیان در تفسیر نشان می دهد که مفسر گاهی از روایات معصومین، نظیر امام علی (ع)، امام صادق (ع)، امام سجاد (ع)، در تفسیر خود استفاده کرده است (همان، ص ۶۹۴، ۳۴۷، ۳۳۵، ۳۱۵ و...) روایات موضوع که با عنوان اسرائیلیات مشهور است، در سوره هایی چون «یوسف»، «ص» و... توسط برخی از مفسران به کار گرفته شده است. در این تفسیر نیز این قبیل روایات که ریشه اهل کتابی دارد فراوان به چشم می خورد که نباید از آن غافل بود. (ر.ک: همان، ص ۴۳۳، ۴۱۲، ۳۱۵ و...)

احمد بن محمد زید طوسی از سخنان و حکایات صوفیانی مانند حسن بصری، سهل تستری، شبلی، ابوبکر وراق، بایزید بسطامی نیز بهره گرفته است. تفسیر نفس اماره، رحمت الهی و معرفت و تفسیر برخی آیات قرآن، نمونه هایی



از استفاده این مفسر از سخنان عارفان است. (ر.ک: همان، ص ۳۹۸، ۳۸۶، ۴۳۸ و...)

نکته دیگری که در تبیین جنبه‌های تفسیری السنن الجامع باید خاطر نشان ساخت، اینکه در ابتدای تفسیر هر آیه‌ای مضامینی که به نحوی با آیه مشابه است مورد توجه مفسر قرار می‌گیرد. این حکایات و مضامین مشترک در فهم بهتر آیه مؤثر است و در ذیل آن لطائف و اشاراتی نیز آمده است. در این مورد مثال‌هایی را از نظر می‌گذرانیم:

الف- در تفسیر آیه "و جاوا اباهم عشاء یبکون" (یوسف: ۱۶) که به موضوع گریه برادران یوسف هنگام ملاقات با یعقوب پس از افکنده شدن یوسف به چاه اشاره دارد، گفته است: "چهار کس (هابیل، ابلیس، منافقان و برادران یوسف) به دروغ گریستند و خداوند دروغ ایشان را نشان داد. (همان، ص ۱۵۰) آشکار است چون موضوع مورد بحث گریه است مضمون مشابه نیز در همین زمینه است.

ب- در تفسیر آیه "و راودته الی هو فی بیتها" (یوسف: ۲۳) به مناسبت آنکه در آیه، کلمه "بیت" آمده، مفسر در ارتباط با این مضمون، بیوت را پنج قسم می‌داند (بیت زیارات، بیت عبادت، بیت رعایت، بیت کرامت، بیت خلافت):
خانه زلیخا). (همان، ص ۲۷۲) و آنگاه ویژگی‌های هر کدام را بر می‌شمارد.

ج- در تفسیر آیه "و لقد همت به و هم بها" (یوسف: ۲۴) از آنجا که زلیخا قصد یوسف کرد و به مقصود نرسید، به این نکته پرداخته که چهار کس و چهار گروه نیز قصد چیزی کردند و به آن نرسیدند، دزدان که به تلبیس حال خود به رسول قصد کردند، یهودیان که قصد کشتن او را کردند، منافقان و زلیخا.

د- آخرین نمونه را در تفسیر آیه "جعل السقایه فی رحل اخیه" (یوسف: ۷۰) ذکر می‌کنیم او گفته: «جام نهادن یوسف در بار و بنه یکی از برادران به قصدی خاص بود و سه کس از انبیاء نیز به راه حیلت شتافتند و مقصود را در حیلت یافتند. (همان، ص ۵۴۸) سراسر تفسیر مشحون از این حکایات مرتبط با آیه مورد بحث است. چنان که گفتیم، این نوع نگاه مفسر به آیات که غالباً نیز تاریخی

است، باعث شده افزون بر آگاهی های تاریخی که مورد استفاده خواننده است، در فهم بهتر او از آیه نیز مؤثر افتد.

□ جنبه های عرفانی - اشاری تفسیر

در تاریخ و روش های تفسیر قرآن، در کنار روش های مختلف تفسیری، از روشی به نام تفسیر فیضی - اشاری سخن به میان آمده است. بر اساس این روش، آیات قرآن، بر خلاف مفاهیم ظاهری آن و به مقتضای اشارات پنهانی و مرموز، تأویل می شود، اما این تفاسیر (بخوانیم تأویلات) غالباً با ظواهر آیات قرآن نیز ممکن است هماهنگی داشته باشد. (التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۳۵۲) می توان گفت تفسیر «الستین الجامع» نیز در عداد این گونه تفاسیر است که مفسر تلاش کرده بین ظاهر و باطن قرآن جمع کند. به نظر می رسد آنچه که باعث شده مفسرانی چون صاحب ابوبکر محمد زید طوسی چنین رویکردی به قرآن داشته باشند این است که در بخشی از روایات مربوط به قرآن سخن از ظاهر و باطن این کتاب الهی رفته است. این قبیل احادیث، سخت اندیشه عارفان و اهل تصوف را به خود معطوف ساخته است، بدون شک آنان از منقولاتی این چنین، در تعمیق و تحکیم مبانی تفسیری خود بهره گرفته اند. بر اساس روایتی که مجلسی آورده، قرآن دارای چهار مرتبه است، عبارات، اشارات، لطایف و حقایق، عبارات از آن عوام، اشارات مربوط به خواص و لطایف از آن اولیاء الهی و حقایق قرآنی نیز با انبیاء ارتباط می یابد (بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۰۳، حدیث ۸۱). گویا با الهام از چنین روایتی است که برخی عارفان در تفاسیر خود ذیل عناوینی چون لطایف، اشارات، به مضامین عرفانی آیات و کلمات قرآنی پرداخته اند. بر همین اساس میبدی در مقدمه تفسیر کشف الاسرار چنین گفته است:

شرط ما در این کتاب آن است که مجلس ها سازیم و در آیات قرآن بر ولا و در هر مجلس سه نوبت سخن گوئیم، اولی پارسی ظاهر، دیگر نوبت تفسیر گوئیم و وجوه معانی و قرآات مشهوره و سبب نزول احکام و سه دیگر نوبت: رموز عارفان و اشارات صوفیان و لطائف مذکران. به غیر از میبدی، در تفسیر سوره یوسف منسوب به امام غزالی، و تفسیر حدائق الحقایق و نیز تفسیر جامع الستین از مضامین عرفانی، ذیل عناوینی چون لطائف و

اشارات سخن به میان آمده است. "اشارات" در عرفان عبارت از خیردادن از مراد بدون عبارت و الفاظ و یا چیزی است که پنهان باشد. (اللمع، ص ۴۱۴) "لطیفه" نیز که جمع آن لطایف است اشارت دقیقی است که عبارت، گنجایش آن را نداشته باشد. (کشاف اصطلاحات الفنون، ص ۱۳۱۱) یا هر معنی خاصی که به لفظ نیاید لطیفه گویند. (شرح سطحیات، ص ۴۱۴، ۶۲۵، ۴۱۵)

البته در این تفسیر به طور دقیق نمی توان گفت مرز بین لطایف و اشارت از هم جدا شده است. ای بسا این دو مفهومی متداخل باشد. اما دقت در محتوای لطایف و اشارت تفسیر سوره یوسف، بیانگر آن است که لطیفه ها غالباً برداشت های عرفانی مفسر است و اشارات نیز به نحوی با اصول مربوط به مقامات سلوک و عرفان عملی، معطوف است. مضامین لطایف نیز در راستای محتوای حکایات است، برای مثال، اگر موضوع قصه مواجهه توانگران و درویشان در صحبت با رسول خداست (مضمون آیه ۱۲ سوره مجادله) در لطیفه نیز سخن از توانگری و درویشی است. (الستین الجامع، ص ۵۶۳-۵۶۴) یا اگر صحبت از اندوه مؤمنان است، لطیفه نیز در حکم همان مضمون می آید. (همان، ص ۵۶۵) در جایی بحث آزار ابوجهل نسبت به پیامبر است. لطیفه ای که به دنبال آن می آید، مهر و بغض نسبت به پیامبر است. در ادامه، مفسر با برداشتی عرفانی تأکید می کند در مقابل جفا نسبت به حق و پیروی از هوا، خداوند، وفا خواهد کرد (غلبه رحمت الهی بر غضب او) بیان او چنین است: «بوجهل دشمن بود او را به سقر فرستادم. اگر تو را کی دوستی، به سقر فرستم آنکه چه فرق باشد میان دوست و میان دشمن. تو با من جفا کردی و روی به راه هوا کردی. اگر من با تو همان کنم کی تو با من کردی، آنکه چه فرق باشد میان من و تو.» (همان، ص ۵۸۰) نکته درخور توجه دیگر آنکه، گاهی مفسر در ضمن قصه، با استناد به آیات قرآنی برداشت عرفانی می کند. (ر.ک: همان، ص ۵۶۰ که قصه نگه داشتن ابن یامین یا بنیامین توسط یوسف است) به تفسیر او دقت کنیم:

«...فردا کی مکنونات غیب پیدا شود و کردارهای بنده آشکار شود بنده خواهد کی سخن گوید نشنوند "هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ" و اگر عذر خواهد نپذیرد. و لایوذن لهم فیعتذرون» به نظر می رسد مطابق ضوابطی که مفسر در جاهای دیگر برای خود ترسیم کرد. این بخش باید ذیل عنوان لطایف تفسیر بیاید که نیامده است. (مانند تفسیر عرفانی او از فراق، ر.ک: همان، ص ۵۸۴) این همان نکته ای است که بدان اشاره کردیم و گفتیم مرز دقیقی بین

لطایف، اشارات و یا نکات او نیست.

نمونه دیگر در لطیفه‌ای است که مفسر ذیل تفسیر "و دخل معه السجن فتیان" (یوسف: ۳۶) آورده است. این لطیفه که برداشت عرفانی مفسر است، اشاره به فراق صوفیانه دارد عبارت او چنین است:

«عزیز دانست کی جرم زلیخا را بود، و لکن یوسف را به زندان کرد. گفت: زلیخا مجرم و محب است و یوسف بی جرم است و محبوب است، محبوب او را از او جدا کنیم و به فراق او مبتلا کنیم کی هیچ بلایی بر دوست صعب‌تر و گزاینده‌تر از فراق دوست نباشد کی او را از دوست و محبوب او مهجور گردانند.» (همان، ص ۳۸۶) مفسر ما در جای دیگر نیز به بحث فراق و وصال عرفانی پرداخته، اما در بخش مربوط به لطیفه که مؤید نظر پیش گفته است عبارت او چنین است:

«لطیفه: از یعقوب تا به یوسف هشتاد فرسنگ زمین بود. هشتاد سال برآمد به قولی کی هرگز خبر نیامد این چنین چرا بود؟ زیرا کی آن روز فرق بود و امروز روز وصال است. چون روز فراق در آید همه اسباب کشف، حجاب گردد. و چون روز وصال در آید همه حجاب‌ها کشف گردد.» (همان، ص ۶۳۸)

□ نمادهای تأویلی - رمزی در تفسیر

قصه یوسف سراسر آکنده از اشارات رمزی است. مفسران به این اشارت‌ها پرداخته‌اند. محنت یوسف، حزن یعقوب، حسد برادران، نور جمال یوسف، همه و همه دست‌مایه‌های اشارتی است که به نحوی مورد توجه مفسران عارف قرار گرفته است. عطار، ابن عربی، مولوی و سهروردی از جمله عارفانی‌اند که در آثار خود به نمادهای تأویلی سوره یوسف پرداخته‌اند. عطار حکایت مرغانی را که در جستجوی سیمرغ‌اند به برادران یوسف مانند کرده است. به این ترتیب که آن مرغان چون نیک تأمل کردند خود را چون برادران یوسف دیدند که در شرف رسیدن به حضور وی‌اند (رمز و داستان‌های رمزی، ص ۴۲۷). نمادهای تأویلی این سوره در تفسیر منسوب به ابن عربی نیز آمده، او یوسف را به "قلب مستعد" و یعقوب را "عقل"، برادران یوسف را به "حواس پنجگانه ظاهر و

حواس پنجگانه باطن"، و "قوه غضب و شهوت" (در مجموع یازده مورد) تأویل کرده است.

همچنین وی "راحیل" مادر یوسف را به نفس لوآمه، "لیا" را به نفس اماره، "چاه" را به طبیعت بدنی، و پیراهنی که جبرئیل آورده و در چاه به یوسف پوشاند، اشاره به صفت استعداد اصلی و نور فطری تأویل کرده است. (تفسیر القرآن کریم، ج ۱، ص ۵۷۸-۵۹۱)

مولانا داستان حضرت یوسف را به سیر تکامل نفس خویش در طریق عرفان و نجات و رستگاری روح از طریق لطف و جذبہ حق در دنیای خاکی تأویل می‌کند (رمز و داستان‌های رمزی، ص ۲۱۳) و در غزلی در دیوان شمس، یوسف را رمز نفس ناطقه یا روح یا دل. چاه را رمز دنیای مادی و جسم، رسن یا کمند را رمز لطف و جذبہ حق، و صحرا را رمز عالم غیب و قرب حق تلقی و تأویل کرده است. (داستان پیامبران در کلیات شمس، ج ۲، ص ۲۶۱ و نیز ر.ک: رمز و داستان‌های رمزی، همان‌جا، ص ۲۱۳) سهروردی در مونس العشاق نیز به مناسبتی در تفسیر این سوره چنین گفته: حسن، عشق و حزن سه صفت پدید آمده از عقل است، حسن که از شهرستان وجود آدمی دور می‌شود. منتظر جایی است که نوبت به یوسف می‌رسد و با او درمی‌آمیزد. حسن از پذیرش عشق و حزن استغنا نشان می‌دهد، عشق عازم مصر می‌شود و به سوی زلیخا می‌شتابد و حزن عازم کنعان و به سراغ یعقوب می‌رود، وقتی یوسف به مصر می‌افتد، عشق و زلیخا با هم به دیدار یوسف می‌روند. عشق، حسن و حزن در این داستان هویت آسمانی دارد و یوسف و زلیخا و یعقوب مظاهر زمینی آن‌هایند. بدین ترتیب، داستان یوسف از نظر سهروردی، مثال و رمز یک واقعه آسمانی است. (رمز و داستان‌های رمزی، ص ۱۷۰) در برداشتی رمزی، عارفی دیگر، عشق زلیخا به یوسف را چنین تفسیر کرده: ای زلیخای سوخته یوسف، به دست تهمت، دامن روزگار یوسف را بگیر، ما خود شحنه عصمت را بفرستیم تا به تیغ سیاست، دست تهمت آلوده تو را از دامن نبوت وی کوتاه کنم و آن اندیشه را بر دامن نفس بندد که ما آبری نفسی. (روح الارواح، ص ۳۱۱) روزبهان بقلی هم عشق یوسف به جمال

الهی را رمزگونه تأویل کرده است: یوسف حقیقتش از چاه امتحان روی نمی‌نماید، چون از زندان امتحان به درآید و حلالیت عشق انسانی باز نیاید، زیرا که ذوق جمال آثار حق بدین، لطایف آن وی را از وسایط برهانید در این منزل بعد از تهذیب، منتظر لوایح باشد (عبهر العاشقین، ص ۹۹)

احمد بن محمد بن زید طوسی نیز تعبیری رمزی در تفسیر خود آورده که می‌توان در اینجا اشاره کرد. او همچون مفسران دیگر برای یوسف دو گونه جمال قائل شده، جمال ظاهر یا حسن صورت و جمال باطن. او "نور" جمال ظاهر یوسف را از نور جمال باطن مددیافته تلقی می‌کند. (الستین الجامع، ص ۲۱۸) در جایی در تفسیر کلمه "شغف" که قرآن عشق زلیخا را بدان خوانده (یوسف: آیه ۳۰) می‌گوید: «مهر یوسف به کل اجزای او در آویخته بود و عشق او با رگ و پی خون و جان آمیخته بود و عشق حقیقی آن باشد که چون به دل تاختن آرد کل اجزای جسمانی را در طفیل دل در گذاختن آرد تا همه نیست شود و ولایت او را حق بگیرد. (همان، ص ۳۵۰) او در ادامه، درباره عشق زلیخا تعبیری رمزی به کار می‌برد و می‌گوید: «او مهر و عشق زلیخا نه ضلالت بود بلکه عین اصابت بود و وی در آتشکده عشق حق می‌سوزید. (همان جا)

□ اشارتهای عرفانی

الف- عشق عرفانی:

مقوله عشق در اندیشه صوفیانه از مقولات کهن است که آن را می‌توان از دستاوردهای عرفان اسلامی دانست. بهترین بیان در باب عشق و مهم‌ترین کاوش از ناحیه عارفانی چون مولوی است، او لب و مغز شریعت را عبارت از عشق می‌داند. عشق را خواه این سری باشد و خواه آن سری مودّی به حقیقت می‌انگارد:

عاشقی گر زین سرو گر زا آن سراسر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱)

هجویری در این باب گفته است: عشق جز به معاینه صورت نگیرد... «ندیدی که چون یعقوب را محبت یوسف مستغرق گردانید در حال فراق چون بوی پیراهن به دماغش رسید چشم نابینا شد» (کشف المحجوب، ص ۴۵۴-۴۵۵)

روزبهان، عشق را دارای مقدماتی می‌داند که اول آن ارادت است و آن را به پنج نوع

تقسیم کرده است: الهی، عقلی، روحانی، بهیمی، طبیعی. (عبرالعاشقین، ص ۱۵) اشاره به عشق عرفانی و نسبت بین عاشق و معشوق در اشارت‌های مفسر ما آشکار است: «اشارت: عاشق را چون عشق غالب شود از هر جانب کی نگاه کند بوی وصال معشوق شنود. یعقوب مغلوب غلبات عشق یوسفی بود، و سید علیه السلام مغلوب غلبات (عشق) ایزدی بود (السنین الجامع، ص ۶۳۴)

نمونه دیگر، در تفسیر عرفانی مفسر از مواجهه عزیز با همسرش مشهود است. او چنین گفته است: عزیز دانست که جرم زلیخا را بود و لکن یوسف را به زندان کرد گفت: زلیخا مجرم و محب‌آست و یوسف بی جرم و محبوب است و محبوب او را از وی جدا کنیم و به فراق مبتلا کنیم که هیچ بلایی بر دوست و صعب و گزاینده تر از فراق دوست نباشد که او را از یوسف و محبت او مهجور گردانند... پس چون تأثیر فراق معشوق بر دل عاشق چنین بود، عزیز، زلیخا را به فرقت یوسف عذاب نمود تا درد فرقت بکشد، دیگر شربت شهوت نچشد. (ر.ک: همان، ص ۳۸۹-۳۸۶) محوریت عشق و فراق را می‌توان ناشی از درگیری مفسر با مقامات سیر و سلوک و عرفان عملی دانست، در این تفسیر، چنین رویکردی آشکار است، وی در اشارتی دیگر موضوع را چنین تبیین کرده است: «هر کسی که قدم در راهی نهد، آخر روز به منزل رسد اول قدم در راه عشق حسرت است و آخر قدم در راه او حیرت.» (همان، ص ۳۵۱-۳۵۲).

ب- توبه :

توبه در تمام مراحل ایمان و در همه مقامات سیر و سلوک جاری و محقق می‌شود. در آثار عرفانی از توبه انبیا و اولیا، و توبه خواص و عوام سخن به میان آمده است. (از جمله ر.ک: مصباح الشریعه، باب ۷۲)

ذوالنون مصری توبه را سه مرتبه می‌دانست: توبه عوام از گناه، توبه خواص از غفلت و توبه انبیا که دیدن عجز آنان از رسیدن به جایی که غیر ایشان رسیده باشد. (التعرف، باب سی و دو، ص ۹۳) دیگران نیز در این باب سخن گفته‌اند (ر.ک: فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۲۶۴-۲۶۵) در تفسیر حاضر نیز به مناسبت تفسیر آیه‌ای از سوره یوسف، اشارتی آمده که به موضوع اهل توبه راجع است:

«... آن ده گرگ کی یعقوب به خواب دید، فرزندان او بودند کی بر عزم جفاء او گرد

آمدند و آن یازده ستاره کی یوسف دیده بود، برادران او بودند کی در پیش تخت او سجده کردند. یعقوب ایشان را بر مثال گرگ رباینده دید و یوسف ایشان را بر مثال کوکب تابنده دید. در این تعبیه بود کی یعقوب ایشان را به خواب در سلب اضمار معصیت دید و یوسف ایشان را در صورت استغفار و انابت دید. مثال عاصی مثال گرگ رباینده بود و مثال تائب مثال کوکب تابنده بود "و یرا اهل التوبه و الطاعه فی الارض لاهل السماء کما یرا النجوم السماء لا اهل الارض" اهل توبه و طاعت در زمین همچنان نمایند به اهل آسمانی کی اهل زمین ستاره ببینند در آسمان و اهل آسمان در زمین اهل توبه و طاعت را هم چنان ببینند. (الستین الجامع، ص ۱۱۰)

ج- حياء عرفانی :

"حیاء" که در روایات اسلامی جزء ایمان شمرده شده، در ادبیات عرفانی هم جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است، به نظر سهل تستری حیاء کمترین مقام از مقامات قرب است (فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۳۳۰) عبدالرزاق کاشانی حیاء را زائیده تعظیم و محبت می داند. اگر سبب حیاء تعظیم باشد، نتیجه آن پیدایش خوف است و اگر سبب حیاء محبت باشد، نتیجه آن شوق و طلب است (شرح منازل السائرین، ص ۹۵) و خواجه عبدالله انصاری نیز حیاء را هفت وجه می داند. (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۲۸) ابوالمظفر سمعانی در بحث حیاء، آن را چند قسم دانسته است. حیاء زلت، حیاء اجلال، حیاء کرم، حیاء حشمت، حیاء استغفار... (روح الارواح، ص ۳۹-۴۰) این همه از مراتب و سطوح مختلف حیاء نزد عارفان حکایت دارد.

احمدبن محمد زید طوسی در تفسیر خود با ایجاد پیوند بین جرم و جفا و شرم و حیاء، در اشارتی چنین گفته است:

«پرده جرم و جفا پیوسته است به پرده شرم و حیاء اگر امروز پرده شرم و حیاء برداشتی و در راه هوا شدی فردا پرده از جرم و جفا برداشتی و رسوا شدی. (الستین الجامع، ص ۱۱۰) او در جای دیگری از حیاء نبوت سخن گفته است. (همان، ص ۵۰۵) حال که سخن از جفا در مقابل حیاء به میان آمد بد نیست اشاره کنیم که این مفسر از شاخص های نیک سیرتی یوسف در وفا را مقابل جفا می دانست. (همان، ص ۴۹)

د- معرفت عرفانی :

در نظر صوفیان معرفت مدار، ارزش هر کس و حیات دل به حق است و هر که را معرفت نباشد بی قیمت است. (کشف المحجوب، ص ۳۴۲) در نظر عارفان، نجات واقعی انسان به معرفت است. (ارزش میراث صوفیه، ص ۱۸) در این تفسیر نیز به این اصل پرداخته شده است.

«اشارت: یوسف یک بی حرمتی کرد نور نبوت از صلب او جدا شد. و آدم یک بی حرمتی کرد نعمت بهشت از او جدا شد. ای کسی که همه عمر باید رو پدر بی حرمتی کنی و با خدای اکبر بی مروتی کنی و با خلق او بی رحمتی کنی می نترسی کی گاه رحلت معرفت از تو جدا شود.» (الستین الجامع، ص ۶۴۶)

□ نمادهای عددی در تفسیر

از شاخص های مهم اشارت های رمزی و سمبلیک، توجه به موضوع اعداد است که این امر، از گذشته تاکنون و در میان اقوام و ادیان گوناگون، اهمیت و کاربردی نمادین داشته است. رسائل اخوان صفا مقام مرتبه اعداد را به تفصیل ذکر کرده است. نخستین بار علاقه دینی و فلسفی به اعداد در یونان و در نزد فیثاغوریان پدید آمد. در تفکر اسطوره ای، عدد مانند هر چیز دیگری خصلتی اسرار آمیز دارد که خود بشر به این اسرار واقف نیست. (ر.ک: فلسفه صورتهای سمبلیک، ج ۲، ص ۲۳۴)

«اگوستین» اعداد وارد شده در متون دینی را هم مقدس و هم راز آمیز می داند (ر.ک: مقدمه دایره المعارف دین از میرچالیا ده) اعدادی مانند عدد «هفت» و «سه» در تفسیر برخی آیات سوره یوسف مورد توجه مفسران قرار گرفته است. برای نمونه، در تفسیر حدائق الحقایق آمده (ص ۱۹۲ و ۲۱۰) که یوسف هفت سال در خانه زلیخا خدمت می کند، خاقانی در باب ارزان فروختن یوسف (ثمن بخس) گفته است:

انصاف بده که هست ارزان یوسف صفتی به هفت درهم

(امثال القرآن، ص ۸۹)

ساقی هم بند یوسف که یوسف از او خواسته بود ملک را از حالش باخبر کند و بگوید که چند است او گرفتار زندان است، هفت سال یاد او از خاطرش برفت. اشاره رمزی،

هفت در جای دیگری از تفسیر او نیز آمده است. وقتی برادران یوسف برای خرید غله به مصر می روند، یوسف نه شبانه روز آنان را بار نمی دهد آنگاه می گوید هفت میدان را به انواع زینت ها و سلاح و جامه و جواهر بیاریند و کنعانیان را از آن میدان ها بگذارند و به درگاه آوردند. (ر.ک: الستین الجامع، ص ۴۸۴، ۵۲۳)

ارقام سه و هفت که در قصه معنایی رمزی دارند و نمونه هایی از آن مورد اشاره قرار گرفت، در آیین و مذاهب دیگر نیز جنبه قدسی دارند:

«سه»، نماد الوهیت، کیهان و انسان یا نمودار زنجیره خوف و محبت و معرفت است. (درد عشق زلیخا، ص ۱۶۶) به اعتقاد چینیان سه رقمی کامل است و نماد تمامیت و کمال، زیرا حاصل جمع آسمان و زمین و انسان است. تثلیث (که در نظر قرآن و عالمان مسلمان قولی است باطل) خالی از مشابهت با گفته های پیشین نیست. (همان جا) در آیین هندو، سه زمان و سه جهان هست و عالم تجلی یا خلق سه ماهیت دارد. (همان جا) همچنین، شاهان مغ، سه تن می باشند که به اعتقاد «رنه گنون» نمودار رمزی سه کار ویژه شهریاری جهان اند که در وجود مسیح جمع آمده اند. یعنی امور سلطنت، کهانت و نبوت. برای عدد هفت نیز معانی رمزی فراوانی گفته اند: هفت روز هفته، هفت سیاره و هفت مرتبه استکمال (هفت شهر عشق) و.... نزد مصریان این عدد رمز جاودانگی. در تلمود عبریان عدد هفت را نشانه تمام نوع بشر از زن و مرد دانسته اند. از نظر عارفان مفسر نیز قرآن هفت بطن دارد. بنابراین، می توان گفت در چنین فضای فکری است که احتمالاً مفسر ما نیز در تحلیل و تبیین عرفانی برخی از آیات این سوره، نماد هفت را مورد توجه قرار داده است.



پی نوشت‌ها:

- قرآن کریم.
- ارزش میراث صوفیه؛ عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوين؛ عبدالکریم بن محمد رافعی، تصحیح عزیزالله عطاردی، تهران.
- التعرف لمذهب اهل التصوف؛ ابوبکر محمد بن ابراهیم کلاباذی، به کوشش محمد جواد شریعت، اساطیر، تهران، ۱۳۷۱.
- التفسیر و المفسرون؛ محمد حسین ذهبی، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۳۹۶.
- الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ آقابزرگ تهرانی، بیروت، ۱۴۰۳.
- اللمع فی التصوف؛ ابونصر سراج، تحقیق عبدالعظیم محمود، طه عبدالباقی سرور، دارالکتب، مصر، بی تا.
- امثال قرآن؛ علی اصغر حکمت، بنیاد قرآن، تهران، ۱۳۶۱.
- بحارالانوار؛ محمد باقر مجلسی، بیروت.
- تاریخ تصوف در اسلام و تطور و تحولات آن تا عصر حافظ؛ قاسم غنی، ابن سینا، تهران، ۱۳۲۳.
- ترجمه تفسیر طبری؛ جریر طبری، تصحیح حبیب یغمائی، توس، تهران، ۱۳۵۶.
- تفسیر القرآن الکریم؛ محیی الدین ابن عربی، تحقیق مصطفی غالب، ناصر خسرو، تهران، بی تا.
- جشن نامه استاد ذبیح الله صفا؛ به کوشش محمد ترابی، شهاب، تهران، ۱۳۷۷.
- داستان پیامبران در کلیات شمس؛ تقی پورنامداریان، مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- درد عشق زلیخا؛ جلال ستاری، توس، تهران، ۱۳۷۳.
- رمز و داستان‌های رمزی؛ تقی پورنامداریان، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- روح الارواح فی شرح اسماء الملک المفتاح؛ احمد بن منصور ابوالمظفر سمعانی، تصحیح نجیب مایل هروی، علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۸.
- الستین الجامع (قصه یوسف)؛ ابوبکر احمد بن محمد، علمی و فرهنگی، تهران .
- شرح شطحیات؛ روزبهان بقلی، تصحیح و مقدمه هانری کربن، انجمن ایران شناسی فرانسه، تهران، ۱۳۶۰.
- شرح فارسی مصباح الشریعه؛ عبدالرزاق گیلانی، نشر صدوق، تهران، ۱۳۶۶.
- شرح منازل السائرین؛ عبدالرزاق کاشانی، حامدی، تهران، ۱۳۵۴.
- عیبه‌العاشقین؛ روزبهان بقلی، به اهتمام هانری کربن و محمد معین، تهران، منوچهری، ۱۳۶۰.
- فلسفه صورت‌های سمبلیک؛ ارنست کاسیرر، ترجمه بدالله موقن، هرمس، تهران، ۱۳۷۸.
- کشاف اصطلاحات الفنون؛ محمدعلی تهانوی، تصحیح محمد وجیه، عبدالحق، استانبول ۱۴۰۴.
- کشف المحجوب؛ علی بن عثمان هجویری، تحقیق و تصحیح محمود عابدی، سروش، تهران، ۱۳۸۳.
- کشف الاسرار و عده الأبرار؛ رشیدالدین فضل الله میبدی، به کوشش علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- مثنوی معنوی؛ جلال الدین محمد بلخی، چاپ نیکلسون، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.